

بررسی نظریه انسان کامل در کلام امام صادق علیه السلام

قدرت‌الله خیاطیان*

رضا طباطبایی عمید**

چکیده

انسان‌شناسی از مهم‌ترین مباحث جهان‌بینی است. انسان کامل واسطه بین حق و خلق بوده و شناسای جهان، خدا و خود است. نظریه انسان کامل از اصلی‌ترین مباحث عرفانی است. هرچند محققان پیدایی این نظریه را به دوران قبل از ابن عربی مربوط دانسته‌اند، اما وی آن را همچون سایر موضوع‌های عرفان نظری تدوین کرد. امام صادق علیه السلام شناخت ذات الاهی را میسر ندانسته، معرفت الاهی را از طریق اسمای خداوند ممکن می‌داند. از نظر ایشان، انسان کامل، که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و اولیای محمدیین هستند، جامع اسمای الاهی‌اند و خلقت جهان نیز به آنها اختصاص دارد. انسان کامل نزد ایشان صاحب مقام ولایت، و خلیفه خداوند بر روی زمین است. انسان کامل محل مشیت الاهی و حائز مقام انشاء و حجت است. زمین هرگز از حجت و ولی الاهی خالی نیست. روش بررسی مقاله تحلیل محتوا است.

کلیدواژه‌ها: انسان کامل، امام صادق علیه السلام، اسمای الاهی.

* دانشیار گروه ادیان و عرفان، دانشگاه سمنان (نویسنده مسئول): Khayatian@semnan.ac.ir

** دانشجوی دکتری عرفان و تصوف، دانشگاه سمنان

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۱/۱۶ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۳/۰۱

مقدمه

یکی از مهم‌ترین ارکان جهان‌بینی‌ها «انسان‌شناسی» است. عرفان بر مبنای سه مبحث اصلی «جهان‌شناسی»، «خداشناسی» و «انسان‌شناسی» بنا نهاده شده است. انسان کامل به دلیل اینکه واسطه بین حق و خلق بوده (البته انسان خود نیز در زمره خلائق است) و هدف غایی خلقت، و قادر به شناخت خدا، جهان و خود است اهمیت بسزایی دارد. نظریه انسان کامل یکی از محوری‌ترین مباحث عرفان و حکمت اسلامی است.

محققان پیدایش موضوع انسان کامل را قبل از ابن‌عربی بیان کرده‌اند؛ اما ابن‌عربی، همچون سایر مباحث عرفان نظری، آن را تدوین، و از اصطلاح «انسان کامل» استفاده کرد. شارحان و تابعان وی این بحث را ادامه دادند و ابعاد آن را تکمیل کردند.

در این پژوهش، نظریه انسان کامل ابن‌عربی، در کلام امام صادق علیه السلام، به صورت تحلیل محتوا بررسی و تبیین شده است. کلیه مقالات و پژوهش‌هایی که تاکنون حول محور انسان کامل انجام شده تبیین نظریات عرفای مختلف در این باره بوده و درباره این موضوع، پژوهش کاملی صورت نگرفته است.

اسمای الاهی

حقیقت حق، که ذات احدیت نام دارد، چیزی جز وجود صرف نیست. آن وجود بحت، منزله از اسماء و صفات است. نه نعتی دارد، نه اسمی و نه رسمی. مطلق حقیقی را حتی «خدا» نمی‌توان نام نهاد. کلمه «الله» نیز محدّد دارنده ذات خداوند در اطلاق خود نیست؛ بلکه در تعین آن است. تا جایی که حق در اطلاق خود باقی بماند شناخت‌ناپذیر است. او تا ابد یک راز خواهد بود؛ راز رازها (ایزوتسو، ۱۳۹۲: ۴۵).

امام صادق علیه السلام فرمود: اگر گویند چرا آدمی در ذات و صفات خدا اختلاف دارد؟ گفته شود از کوتاه‌فهمی و کنجکاوی در شناخت او، که خواهد حقیقت آن را دریابد و نمی‌تواند و فروتر آن را هم نتواند، مانند همین خورشید که بیند به جهان بتابد، ولی حقیقتش را نداند (مجلسی، ۱۳۸۵: ج ۲: ۱۵۳).

حضرت الاهی دربرگیرنده و جامع ذات، صفات، افعال و همه چیزها است. اوصاف یا اسمای الاهی برزخ و واسط میان جهان و ذات حق‌اند. اسماء فراهم‌کننده وسیله کسب معرفت خدا و جهان‌اند (چیتیک، ۱۳۹۵: ۹۵).

آنچه صلاح دین او (انسان) در آن است معرفت خالق است تعالی شأنه، به دلایل و شواهدی که در خلق اشیا ظاهر گردیده، که دلالت می‌کند بر وجود صانع، علم، قدرت، حکمت، لطف، عدالت، رحمت و مغفرت او (مفضل بن عمر، ۱۳۷۹: ۴۵).

اگر موجودی با وصف اعتبار شود به آن «صفت» گویند و چنانچه وصف در آن معتبر نباشد به آن «اسم» گویند؛ اما در اصطلاح عرفان، ذات اعتبار شده با صفتی معین از تجلیات وجود را «اسم» گویند مانند رحمان و رحیم، و آن صفت ذات را که به تجلی از تجلیات معتبر است، همچون رحمت و علم، «صفت» گویند (حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۴: ۱۲).

اسم و مسمايش به یک مفهوم یکی و به مفهومی دیگر با هم متفاوت‌اند. دلیل آنکه هر دوی آنها یک چیزند این است که همه اسمای الهی از آن جهت که بی‌استثنا به حق اشاره دارند چیزی جز خود مسما، یعنی ذات حق نیستند. هر اسم جنبه یا صورتی خاص از حق متجلی است. همه اسمای الهی حقایق‌النسب یا ارتباطاتی هستند که حق با جهان می‌یابد (ایزوتسو، ۱۳۹۲: ۱۱۷). این اسماء می‌توانند به طور مستقل از ذات در نظر گرفته شوند؛ به عبارتی می‌توان آنها را به عنوان صفات مستقل متعددی در نظر گرفت؛ از این جهت هر اسم حقیقتی از خود دارد که این اسم را از اسمای دیگر متمایز می‌کند (همان: ۱۱۸)؛ لذا هر اسم به دو حقیقت دلالت دارد: ذات الهی و صفات مختص به ذات. مشارالیه صفاتی چون «حی» و «رحمان»، ذات حق تعالی است؛ اما حی بودن او مانند قادر بودنش نیست. این مطلب درباره اسمای متضاد کاملاً روشن است؛ اما باید به یاد داشته باشیم که این اسماء هرگز مستلزم دو حقیقت نیستند. «ممیت» و «محبی» هر دو یک ذات‌اند (چیتیک، ۱۳۹۵: ۹۹).

عالم، چیزی نیست جز مجموعه‌ای از اسمای الهی که به صورت عینی تحقق یافته باشند. از آنجا که این عالم تنها دلیل بر وجود حق مطلق است، پس حق با چیزی جز خودش ثابت نشده است. حق خود دلیل بر خود است و خود علت انکارناپذیر خویش است. جهان کثرات صورت‌های حق‌اند که بر مقتضیات اسماء تحقق یافته‌اند. حق در ذات خود از اسماء بی‌نیاز است، یعنی مطلقاً نیازی به عالم و اسماء ندارد. این اسماء فقط جهت ارتباط حق با مخلوقات‌اند؛ پس آنچه به اسماء نیازمند است عالم است نه حق (ایزوتسو، ۱۳۹۲: ۱۱۹).

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که:

خدای تبارک و تعالی اسمی آفرید که صدای حرفی ندارد، به لفظ ادا نشود، تن و کالبد ندارد، به تشبیه موصوف نشود، به رنگی آمیخته نیست، ابعاد و اضلاع ندارد، حدود و اطراف از او دور گشته، حس توهم‌کننده به او دست نیابد، نهان است بی‌پرده، خدای آن را یک کلمه تمام قرار داد، دارای چهار جزء مقارن، که هیچ یک پیش از دیگری نیست، سپس سه اسم آن را که خلق به آن نیاز داشتند هویدا ساخت و یک اسم آن را نهان داشت و آن همان اسم مکنون و مخزون است و آن سه اسمی که هویدا گشت ظاهرشان «الله» تبارک و تعالی است، و خدای سبحان برای هر اسمی از این اسماء چهار رکن مسخر فرمود که جمعاً ۱۲ رکن می‌شود، سپس در برابر هر رکنی ۳۰ اسم که به آنها منسوب‌اند آفرید که آنها، رحمان، رحیم، ملک، قدوس، خالق، باری، مصور، حی، قیوم، بی‌خواب و علیم، خبیر. سمیع، بصیر، حکیم، عزیز، جبار، متکبر، علی، عظیم، مقتدر، قادر، سلام، مؤمن، مهیمن، منشی، بدیع، رفیع، جلیل، کریم، رزاق، زنده‌کننده، میراننده، باعث، وارث می‌باشد. این اسماء با اسمای حسنا تا ۳۶۰ اسم کامل شود، فروع این سه اسم می‌باشند و آن سه ارکانند و آن یک اسم مکنون مخزون به سبب این اسماء سه‌گانه پنهان شده، این است معنای قول خداوند (۱۷: ۱۱۰): «بگو خدا را بخوانید یا رحمان را بخوانید هر کدام را بخوانید نام‌های نیکو از او است» (کلینی، ۱۳۶۹، ج ۱: ۱۵۲).

از این روایت پیدا است که اسماء مخلوق و متعین‌اند.

عالم صغیر و جامعیت انسان

ابن عربی انسان را در دو سطح لحاظ می‌کند. نخست، سطح تکوینی است. در این سطح، انسان به زبان عامیانه «بشر» نامیده می‌شود و هستی انسان کامل‌ترین هستی‌های جهان است؛ چراکه به صورت خدا است. انسان کامل به این مفهوم عصاره جهان بوده و روح کل جهان هستی است. در سطح دوم، انسان عکس سطح اول به معنای فرد انسان در نظر گرفته می‌شود. از این منظر، میان انسان‌ها تفاوت درجه وجود دارد و فقط گروهی از ایشان سزاوار کامل‌بودن‌اند و اکثریت با کامل‌بودن فاصله دارند (ایزوتسو، ۱۳۹۲: ۲۳۱ و ۲۳۲).

انسان در سطح اول، «هستی جامع» و «عالم صغیر» خوانده می‌شود. «الله» اسم جامع خداوند است و تمامی اسمای دیگر به آن برمی‌گردد؛ لذا «الله» متضمن تمامی اسمای الاهی است (چیتیک، ۱۳۹۲: ۵۳).

هشام بن حکم از امام صادق علیه السلام راجع به اشتقاق اسماء خدا پرسید الله از چه مشتق است؟ فرمود: ای هشام! الله مشتق از اله است و پرستش شده، شایسته پرستشی لازم دارد، و نام، غیر صاحب نام است. کسی که تنها نام را بدون صاحب نام پرستد، کافر گشته و در حقیقت چیزی

نپرستیده است و هر که نام و صاحب نام را پرستد، مشرک گشته و دو چیز پرستیده است و کسی که صاحب نام را پرستد نه نام را، آن است یکتاپرستی، ای هشام فهمیدی؟ عرض کردم: توضیح بیشتری برایم دهید، فرمود: خدا را نود و نه نام است. اگر نام همان صاحب نام باشد باید هر اسمی از آنها معبودی باشد، ولی الله ذات یگانه‌ای است که همه این اسماء بر او دلالت کند و همه غیر او باشند (کلینی، ۱۳۶۹، ج ۱: ۱۵۵).

در این حدیث فرمودند خدای سبحان را ۹۹ اسم است و در حدیث دیگری که قبلاً ذکر شد آن را ۳۶۰ اسم ذکر فرمودند. عدد اسمای الهی در آیات قرآنی و روایات و کتب دعا و غیره به شمار گوناگون آمده است؛ لکن هیچ کدام دلیل بر انحصار اسماء در مقدار معین نیست. پاره‌ای از اسمای لفظی به جهت تعلیم یا جهات دیگر به عبارت آمده است. شئون غیرمتناهی وجود صمدی را نمی‌توان به اسمای لفظی غیرمتناهی تعبیر کنیم (حسن‌زاده املی، ۱۳۸۰: ۲۷).

الله انسان را به صورت خود آفرید؛ پس انسان جامع تمام اسمای الهی است. این موضوع، یکی از وجوه تفسیر آیه ۳۰ سوره بقره است «خداوند همه اسماء را به انسان آموخت» (چیتیک، ۱۳۹۲: ۵۳). هر چه از اسمای الهی در صورت‌های الهی وجود دارد در نشئه انسانی پدیدار شده و به همین سبب انسان حائز مقام احاطه و جمع گشته است. این چنین خداوند حجت خود را بر ملائکه اقامه کرد (ابن عربی، ۱۳۸۵: ۱۵۸).

عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَّمَ آدَمَ علیه السلام أَسْمَاءَ حَجَجَ اللَّهُ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ وَهُمْ أَرْوَاحٌ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ «أَنْتُمْ أَحَقُّ بِالْخَلْقَةِ فِي الْأَرْضِ لَتَسْبِيحِكُمْ وَتَقْدِيسِكُمْ مِنْ آدَمَ قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى «يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ وَقَفُوا عَلَى عَظِيمٍ مِنْزِلَتِهِمْ» عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى ذَكَرَهُ فَعَلِمُوا أَنَّهُمْ أَحَقُّ بِأَنْ يَكُونُوا خُلَفَاءَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَحَجَجَهُ عَلَى بَرِيَّتِهِ ثُمَّ غَيْبَهُمْ عَنْ أَبْصَارِهِمْ وَاسْتَعْبَدَهُمْ بِوَلَايَتِهِمْ وَمَحَبَّتِهِمْ وَقَالَ لَهُمْ «أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ»؛ از صادق علیه السلام روایت شده است: خداوند تبارک و تعالی به آدم همه اسمای حجت‌های الهی را آموخت؛ سپس آنان را در حالی که به صورت روح بودند، بر ملائکه عرضه داشت و سپس فرمود: «از اسمای اینها مرا خبر دهید اگر راست می‌گویید؟ آیا شما شایسته‌تر از آدم به خلافت در زمین هستید، به واسطه تسبیح و تقدیس که می‌کنید؟». گفتند: «خدایا تو منزهی، ما علمی نداریم جز به همان مقداری که تو به ما تعلیم کرده‌ای؛ همانا تو دانا و حکیم هستی. خداوند فرمود: «آدم! از اسمای اینان مرا خبر ده! و چون آدم از اسمای آنان به

فرشتگان خبر داد، فرشتگان بر بزرگی مقام و منزلتشان نزد خدا آگاه شدند؛ پس دانستند که حجت‌های الهی به خلافت در زمین و اینکه حجت‌های خداوند بر مخلوقاتش باشند، شایسته‌ترند. سپس آنها را از دیده ایشان پنهان نمود و آنها را بنده ولایت و محبت ایشان کرد و به آنها فرمود: «مگر به شما نگفتم که من نهفته‌های آسمان و زمین را می‌دانم، آنچه را که شما آشکار کرده‌اید و آنچه را پنهان می‌داشتید می‌دانم!» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱۱: ۱۴۵).

ابن‌عربی می‌گوید مشیت الهی در آفرینش جهان در حق مطلق واقع نشد؛ بلکه مشیت آفرینش به دلیل سائقه‌ای درونی و جوهری بود که در اسماء و صفات نیک وجود داشت. حق در مرتبه ذات خود در استغنا است و به خودی خود و برای خود طالب هیچ نوعی از عمل آفرینش نیست. اسمای حسناى الهی هستند که خواهان دنیای مخلوق‌اند و این تقاضا، اقتضای طبیعت آنها است؛ زیرا تحقق آنها صرفاً از طریق موجودات عینی است (ایزوتسو، ۱۳۹۲: ۲۳۲ و ۲۳۳).

منظور ابن‌عربی آن است که مشیت خداوند این بود که خود را در آینه جهان ببیند و او می‌خواست خود را در جلوات صفاتش رؤیت کند. جهان دارای وجود است و این وجود مطلق نیست و وجودی اضافی است که در صورت‌های گوناگون تحدید و متعین شده است؛ اما این وجود هر چقدر هم محدود و مقید شده باشد باز هم بازتابی از وجود مطلق است. به عبارتی، وجود اضافی وجود مطلق است که در آینه تعینات اضافی بازتاب یافته باشد. به این مفهوم جهان پرده از راز حق برمی‌دارد. منظور از راز، اعماق نهان و نادیدنی وجود مطلق است و معادل عبارت «کنز مخفی» در حدیث مشهور قدسی است (همان: ۲۳۳). صفات فقط به واسطه «بیرونی‌شدن» حقیقی می‌شوند و بر حق لازم می‌آید که خود را در غیر ببیند. هدف از آفرینش اغیار نیز همین است که خداوند خود را در صورت بیرونی‌شده این اغیار رؤیت کند (همان: ۲۳۴).

این سخنی بسیار مهم در تعیین جایگاه تکوینی انسان است. جلای آینه نماد ضمیر آگاه انسان است. جهان قطعاً واحد است؛ اما چون فاقد ضمیر آگاه است وحدت حقیقی ندارد. در مقابل، انسان نه تنها همه صورت‌های تجلی را که در سرتاسر جهان هستی پراکنده است، در خود جمع کرده، بلکه به این جامعیت نیز آگاهی دارد. این دلیل آن است که احدیت جامع انسان مشابه احدیت حق است (همان: ۲۳۵).

خلقت بر مبنای انسان استوار شده است. انسان روح عالم است و عالم بدون روح ممکن نیست. بنابراین، خلقت خداوند مخصوص انسان است. امام صادق علیه السلام در تفسیر عبارت «یا ایها الناس» از آیه اول سوره نساء در همین خصوص می‌فرماید:

قال جعفر فی قوله: «یا ایها الناس» ای کونوا من الناس الذین هم الناس و لاتغفلوا عن الله. فمن عرف أنه من الانسان الذی خصّ خلقته بما خصّ به، کبرت همته عن طلب دنى المنازل و سمت به الرفعة حتى یكون الحق نهایته «وان الی ربک المنتهی» و سمو همته ممّا خص به من الاختصاص من التعریف والاولیام؛ جعفر درباره آیه «ای مردمان» فرمود: «یعنی از مردمان باشید، همانان که اهل انس هستند، و از خدا غافل مباشید. پس هر کس بداند که او انسانی است که خداوند خلقتش را به او اختصاص داده است، همتش را بلندتر از آن می‌گرداند که منازل پست را طلب کند و همتش را عالی می‌گرداند، تا جایی که حق غایتش می‌شود «و همانا غایت تو، پروردگار تو است» و بلندهمتی انسان از اختصاص «ال» تعریف و الهام به کلمه ناس روشن است (امام صادق، ۱۳۸۸: ۲۶).^۱

از عبارت آخر به خوبی پیدا است که منظور امام انسانی است که متصل به حق بوده و در جوار وی زیست می‌کند، که به عبارتی همان انسان کامل است.

مقام خلافت

تمام چیزها در عالم به تسبیح خداوند مشغول‌اند. این اصلی مهم برای ابن‌عربی است. تجلی خداوند بر مخلوقات به اندازه ظرفیت آنها است. اگر به این مطلب از جنبه مخلوقات بنگریم، می‌توان گفت مخلوقات کمال الاهی را در صورت‌های متنوع تجلی می‌دهند. این تجلی کمال الاهی که در هر چیز به صورت خاص خویش انجام می‌گیرد، برای ابن‌عربی تسبیح و تقدیس است. به عبارت دیگر، تمام موجودات دنیا به تسبیح و تقدیس حق مشغول‌اند (ایزوتسو، ۱۳۹۲: ۲۴۳). در روایتی از امام علیه السلام نقل است که: «کل شیء یسبح بحمده و انا لئری أن تنقض الجدار هو تسبیحها»؛ یعنی همه چیزها با حمد خداوند تسبیح‌گوی اویند، و ما می‌بینیم که شکست دیوار تسبیح آن است (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۵۷: ۱۷۷).

۱. این منبع نه به کلی رد شده و نه اثبات. در این پژوهش از روایاتی که با اصول شیعه منافات ندارد استفاده شده است.

مخلوقات به اندازه‌ای که خدا را می‌شناسند تسبیح می‌کنند. مردم او را به عنوان پروردگار آمال و آرزوهای خویش تسبیح می‌کنند؛ خواه تسبیح را به زبان آورند و خواه نیاورند؛ پس هر کس او را با اسمی از اسمای الهی تسبیح می‌کند. فقط انسان‌های کامل‌اند که او را با همه اسماء تسبیح می‌کنند. این تسبیح کامل دربرگیرنده همه تسبیحات عالم است؛ پس انسان خدا را با جمیع تسبیحات عالم تسبیح می‌کند (چیتیک، ۱۳۹۲: ۵۸).

امام صادق علیه السلام فرمود:

بکاء السماء احمرارها من غیر غیم و بکاء الارض زلزالها و تسبیح الشجر حرکتها من غیر ریح و تسبیح البحار زیادتها و نقصانها و تسبیح الشجر نموه و نشوؤه و قال ایضاً ظَلَّه یَسْبِحُ اللهُ؛ گریه آسمان سرخ‌شدن آن است بی‌ابر، و گریه زمین لرزش‌های آن است و تسبیح درخت جنبش آن است بدون باد، و تسبیح دریاها فزونی و کاستی آنها است؛ و نیز فرمود: سایه‌اش نیز خدا را تسبیح می‌گوید (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۵۷: ۱۷۷).

شهاب بن عبدربه گفت:

از صادق علیه السلام شنیدم می‌فرمود شهاب! ما شجره نبوت و گنجینه رسالت و محل رفت و آمد ملائکه و پیمان و تعهد خدائیم. ما ودیعه‌های خدا و حجت اوئیم. ما صفوف درخشانی از نور اطراف عرش بودیم. ما خدای را تسبیح می‌کردیم. اهل آسمان‌ها از تسبیح ما تسبیح می‌نمودند تا به سوی زمین آمدیم. در اینجا ما نیز تسبیح خدای را نمودیم. اهل زمین از تسبیح ما به تسبیح مشغول شدند. ما صاقون و مسبحون هستیم. هر که به عهد و پیمان ما وفا کند، به عهد و پیمان خدا وفا کرده و هر که با ما پیمان‌شکنی کند، با خدا پیمان‌شکنی کرده است (همان، ۱۳۶۳، ج ۲: ۷۶).

بر مبنای نظام وجودشناسی ابن عربی، چون وجود کمال است، واجد تمام کمالات نیز هست. به همین دلیل ابن عربی جایگاه انسان را برتر از همه موجودات و حتی فرشتگان می‌داند؛ چراکه طبیعت فرشتگان کاملاً روحی است، در حالی که طبیعت انسان روحی جسمانی است و بر این اساس، مشتمل بر تمامی کیفیات هستی، چه دانی و چه عالی، است. این دلیل جایگاه بشر است (ایزوتسو، ۱۳۹۲: ۲۴۳).

پس چون انسان مستجمع جمیع اسمای الهی است و تمامی حقایق در او محصور شده، خلیفه خدا بر روی زمین است. او حافظ تمامی خزاین الهی است و این استخلافی است که پادشاه هستی به انسان عطا کرده است. مادامی که انسان کامل در عالم باشد این خزانه الهی محفوظ خواهد ماند (ابن عربی، ۱۳۸۵: ۵۲۲ و ۵۲۳).

همان‌طور که گفته شد، امام علیه السلام خلقت را مختص به انسان و او را خلیفه الاهی بر روی زمین و عالم تکوین می‌داند؛ اما نه همه انسان‌ها را. انسانی مستحق خلافت خداوند است که از هواهای نفسانی و پیروی از آنها دوری کند و روی خویش را فقط به سمت خداوند کند، موافق با او باشد و بداند که این دنیا و متعلقات آن گذرا و فانی است: «قال الصادق، رض: من استأنس ثمر هواه فقد خالفه و عزل عن خلافته، و من وافقه صار فی الدنيا خلیفة و عندالله ملكا» (امام صادق، ۱۳۹۲: ۱۱۲). آن حضرت در بیان دیگری که تفسیر عبارت «لَیْسَتْخَلْفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ» (نور: ۵۵) است، سه نوع خلیفه برای خدا در سه ارض بیان می‌کند: مشتاقان الاهی خلفای خداوند در روی زمین انابت‌او، عارفان خلفای الاهی در زمین کرامت‌او، و مؤمنان خلفای خدا بر روی زمین صلح‌او هستند. آنان که رعایای این سه خلافت‌اند از فراق خداوند به دورند و رعایایی که از دایره این خلافت خارج‌اند، بریده از خداوند و در نابودی‌اند.

و قال علیه السلام: وعد المؤمنین والمؤمنات «لَیْسَتْخَلْفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ» والخلفاء ثلاثة: المشتاقون خلفائه فی أرض الانابة؛ و لعارفون خلفائه فی أرض الكرامة، والمؤمنون خلفائه فی أرض الصلح؛ فمن كان رعیتهم كان أمانا عن فراقه، و من لم یکن رعیتهم فلا ید لهم من القطیعة والزوال (امام صادق، ۱۳۹۲: ۲۱۷).

حقیقت محمدیه

از مهم‌ترین مفاهیم فلسفی در کلام ابن عربی حقیقت محمدیه است. در نظر ابن عربی، همه پیامبران تجسمی از اندیشه انسان کامل‌اند؛ اما حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم در این میان جایگاه ویژه‌ای دارد. نکته مهم درباره پیامبر اسلام آن است که او قبل از آنکه در فترتی خاص از تاریخ به پیامبری برانگیخته شود هستی جهانی داشته است. او این برداشت را از حدیث مشهوری از حضرت اخذ کرده است که ایشان بر هستی تکوینی خویش تأکید فرموده‌اند: «در زمانی که آدم میان آب و گل بود، من پیامبر بودم» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱۶: ۴۰۲). از لحاظ وجودشناختی، محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستی جهانی‌ای است که از ازل وجود داشته و نماینده مرتبه‌ای از اعیان ثابت است؛ مرتبه‌ای از هستی که نه موجود است و نه ناموجود؛ برزخی است میان حق مطلق و جهانی که تجلی ظاهری حق است. این مرحله میانی از لحاظ بعد انسانی حقیقت محمد است و در همان حال در سطح کونی انسان کامل است (ایزوتسو، ۱۳۹۲: ۲۴۸).

حضرت امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه هجدهم سوره کهف «لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا؛ اگر بر آنان آگاه می‌شدی، از آنان روی برتافته و می‌گریختی» به این مرتبه از هستی و جایگاه انسان کامل اشاره می‌فرماید:

قال جعفر: لو اطلعت عليهم من حيث انت لفررت ولو اطلعت عليهم من حيث الحق لشاهدت فيهم معاني الوجدانية والربانية؛ جعفر فرمود: اگر از حیث خودت بر آنان آگاه می‌شدی، از آنان می‌گریختی و اگر از حیث حق از آنان اطلاع می‌یافتی، به یقین در ایشان معانی وحدانیت و ربانیت را مشاهده می‌کردی (امام صادق، ۱۳۸۸: ۴۰).

حقیقت محمدیه از لحاظ وجودشناختی حقیقه الحقایق هم خوانده می‌شود. این در نهایت چیزی جز حق نیست، لیکن نه حق در مرتبه اطلاق؛ بلکه در اولین صورتی است که حق به آن متجلی می‌شود. محمد به عنوان انسان کامل در سطح کونی اولین تعین حق است و از لحاظ کلامی اولین مخلوق خدا است (همان: ۲۴۹). این مطلب برداشتی از حدیثی معروف است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «أول ما خلق الله نوری (روحی)؛ اول چیزی که خدا آفرید نور (روح) من بود» (قندوزی حنفی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۴۵). این نور قبل از اینکه هر مخلوق دیگری پا به عرصه وجود بگذارد، وجود داشته، و به این مفهوم قدیم است و به طور متوالی از حضرت آدم علیه السلام در پیامبران جلوه کرده تا آنکه به خاتم، یعنی حقیقت تاریخی خود، رسیده است. این نور اساس آفرینش جهان است؛ همان عقل اول یا ضمیر الاهی است که خداوند خود را به وسیله آن برای خود در مقام احدیت متجلی کرد. این نور در جنبه فردی‌اش، حقیقت حضرت محمد صلی الله علیه و آله است (ابزوتسو، ۱۳۹۲: ۲۴۹).

همچنین در قرآن آمده است: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ؛ خداوند نور آسمان‌ها و زمین است»

(نور: ۳۵).

قال جعفر بن محمد: الانوار مختلفها: اولها نور حفظ القلب، ثم نور الخوف، ثم نور الرجا، ثم نور التذکر، ثم النظر بنور العلم، ثم نور الحياء، ثم نور حلاوة والايمان، ثم نور الاسلام، ثم نور الاحسان، ثم نور النعمة، ثم نور الفضل، ثم نور الآلاء، ثم نور الكرم، ثم نور العطف، ثم نور القلب، ثم نور الاحاطة، ثم نور الهيبة، ثم نور الحيرة، ثم نور الحياة، ثم نور الانس، ثم نور الاستقامة، ثم نور الطمأنينة، ثم نور العظمة، ثم نور الجلال، ثم نور القدرة، ثم نور الالهية، ثم نور الوجدانية، ثم نور الفردانية، ثم نور الايدية، ثم نور السرمدية، ثم نور الديمومية، ثم نور الازلية، ثم نور البقاء، ثم نور الكلية، ثم نور الهوية و لكل واحد من هذه الانوار اهل و له حال و محل و

کلیها من انوار الحق التي ذكر الله تعالى «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» و لكل عبد من عبیده مشرب من النور هذه الانوار و ربما كان له حظ من نورين و من ثلاثة و لن تتم هذه الانوار لاحد الا للمصطفى صلوات الله عليه و سلامه لانه القائم مع الله تعالى بشرط تصحيح العبودية والمحبة. فهو نور و هو من ربه على نور؛ جعفر بن محمد فرمود: انوار مختلفاند؛ اولين آن نور حفظ قلب، سپس نور خوف، سپس نور اميد، سپس نور تذکر، سپس بنگر به نور علم، سپس نور حيا ... بعد نور هويت است و برای هر نوری از این انوار، اهلی است و حالی و محلی و همه اینها از انوار حق اند، همان که خداوند متعال فرموده است: «خداوند نور آسمانها و زمین است» و به هر بندهای از بندگانش مشربی از این انوار اختصاص دارد و چه بسا برای بندهای بهره‌ای از دو یا سه نور باشد؛ اما همه این انوار مختص احدی نیست جز برای مصطفی صلی الله علیه و آله چراکه او قائم با حق تعالی است به شرط صحت عبودیت و محبت. پس او نور است و او به واسطه پروردگارش بر نور است (امام صادق، ۱۳۸۸: ۴۴ و ۴۵).

قال الصادق عليه السلام: «النجم» حبيب الله تعالى اذا عمد بنوره الى السماء ليلة الخلوّة مع المولى. فاسفره الله «بِالْأَفْقِ الْأَعْلَى» و رفع الاستتار «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى» حتى «كَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» يعنى فناجا مع ربه ما ناجا. «ما كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى» أفتأرونه» يا اهل الشقاء على ما رأى المصطفى «عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى» اذ صارت السدرة مزينة بنور المولى؛ صادق عليه السلام فرمود: «ستاره» دوست خداوند متعال است، چراکه به نور حق در شب خلوت با مولایش به آسمان برآمد و در پی آن خداوند او را «به افق اعلی» برد و حجابها را کنار زد، «سپس نزدیک و نزدیک تر شد» تا اینکه «فاصله‌اش به اندازه دو کمان یا کمتر از آن گشت»؛ یعنی با پروردگارش نجوا کرد، آنچه را که نجوا کرد «دروغ نگفت آنچه را دل دید»، «آیا با او به مجادله برمی‌خیزید؟». ای اهل شقاوت بر آنچه که مصطفی «به کنار سدره‌المنتهی» دید؟ و هنگامی که سدره مزین به نور مولا گردید (همان، ۱۳۹۲: ۳۲۵ و ۳۲۶).

حقیقة الحقایق چارچوب معقول همه اشیا را مشخص می‌کند. نسب بدون آنکه شناختنی باشند از آن به وجود می‌آیند. موجود متمایزی نیست، از طرفی غیر خدا و از طرفی غیر از جهان است. حقیقة الحقایق دارای اوصاف اشیا، یعنی اسمای الهی و اعیان ثابت‌های است که بر آنها محیط است. اسماء و اعیان موجود حقیقی نیستند، آنها نسب بین ظاهر و باطن‌اند (چیتیک، ۱۳۹۵: ۲۷۴).

امام صادق عليه السلام، حضرت محمد صلی الله علیه و آله را صاحب بالاترین جایگاه میان انسان‌ها، برترین خلق نزد خداوند، مجاور حق و نور الهی می‌داند:

قال الصادق عليه السلام: الرسول بلغ من مرتبة الى ربه حتى أن الله صار اليه مشتاقاً فاخرجه من الدنيا على نوره و جاوز به على انواره حتى قربه الى ربوبيته ثم لقنه تلقين الكرامة فقال: يا حبيبي و صفي و أنيسي و مشتاقی، جنت عبدا

أَمْ جِئْتُم مِّلْكًا فَتَحِيرِ الرَّسُولَ فِي جَوَابِهِ ثُمَّ قَالَ: جِئْتُ عِبْدًا سَامِعًا لِقَوْلِكَ طَائِعًا لِأَمْرِكَ رَاجِعًا إِلَى غَفْرَانِكَ، خَائِفًا مِنْ عَذَابِكَ، فَقَالَ لَهُ الْمَوْلَى: لَكَ، وَرَفَعْنَا الْعِبُودِيَّةَ عَنْكَ، فَكُنْ آمِنًا مِنْ عَذَابِي وَ مِنْ قَطِيعَتِي، أَلَا تَرَى إِلَى قَوْلِهِ: «وَمَنْ دَخَلَهُ كَانِ آمِنًا» (آل عمران: ۹۷) و من دخل مع المولى فى بساط قربه كان آمنا عن فراقه و قطيعته؛ صادق عليه السلام فرمود: رسول از مرتبه خویش به سمت پروردگارش بالا رفت تا اینکه خداوند به او مشتاق گشت، و سپس او را از دنیا با نور خود خارج نمود و او را بر انوارش گذرانید تا اینکه او را به سوی ربوبیتش نزدیک کرد؛ آنگاه تلقین کرامت را به او آموخت؛ سپس فرمود: ای دوست و برگزیده و مونس و مشتاق من، بنده آمدی یا پادشاه؟ رسول در جوابش متحیر گشت! سپس پاسخ داد: بنده شنوای قول تو آمدم، مطیع امر توام و امیدوار به بخشایش، ترسنده از عذابت؛ پس به او فرمود: مولا برای تو است و ما عبودیت را از تو برداشتیم، پس تو از عذاب و جدایی من ایمن باش، مگر ندیده‌ای فرمایش الهی: «و هر کس وارد آن شود در امان است» و هر کس در بساط قرب مولا وارد شود، از دوری و جدایی از او در امان است (امام صادق، ۱۳۹۲: ۴۴).

مقام ولایت

انسان‌ها اگر در سطح فردی لحاظ شوند مراتب مختلف خواهند داشت. از لحاظ وجودی، هیچ‌گونه تفاوتی میان افراد انسان وجود ندارد؛ لیکن همه افراد انسانی به یک اندازه از این جامعیت وجودی خود آگاهی ندارند. درجات آگاهی انسان‌ها از این جامعیت در وجودشان متغیر است (ایزوتسو، ۱۳۹۲: ۲۶۰). همه علوم حقیقی از جانب خدا است. هر معرفتی بیرون از توحید الهی موجب دوری انسان از خدا است. فقط صاحب معرفت توحیدی می‌تواند ارتباط درونی با همه اشیا، در حوزه گسترده‌ای که الوهیت مرکز آن است، پیدا کند. بنابراین، معرفت حقیقی و مفید، شناخت خدا یا جهان‌شناسی‌ای است که نشانگر آیات الهی و اشاره به او باشد (چیتیک، ۱۳۹۲: ۲۹۵). مردم در شناخت خداوند و راز هستی مراتب متفاوتی دارند.

قال جعفر: الخلق مع الله على مقامات شتى. من يجاوز حده هلك. فللأنبياء مقام مشاهدة، و للرسول مقام العيان، و للملائكة مقام الهيبة، و للمؤمنين مقام الدنو و الخدمة، و للعصاة مقام التوبة، و للكفار مقام الطرد و الغفلة. هذا بمعنى قوله تعالى «وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ لُحْمٌ مَعْلُومٌ»؛ جعفر فرمود: مقامات خلق نزد خداوند متفاوت است. هر کس از حدش تجاوز کند، هلاک می‌گردد. برای انبیا مقام مشاهده و برای رسول مقام عیان، و برای ملائکه مقام هیبت و برای مؤمنان مقام نزدیکی و خدمت، و برای عاصیان مقام توبه، و برای کفار مقام طرد و غفلت است. این معنای کلام خداوند است: «و مقام هر کس نزد ما معلوم است» (صافات: ۱۶۴) (امام صادق، ۱۳۸۸: ۵۱).

ابن عربی «ذکر» را مترادف با فناشدن عارفانه در خدا می‌داند. به عقیده او، انسان قادر است در تجربه عرفانی خویش در ذکر چنان اوج بگیرد که به مرتبه وحدت ذاتی با خدا برسد (ایزوتسو، ۱۳۹۲: ۲۶۳)؛ بنابراین، «ولی» کسی است که فانی در حق و باقی به حق باشد و از مقام فنا رسته و به مقام بقا رسیده باشد. جهات بشری و صفات امکانی او در وجود ربّانی فانی شده و صفات بشری وی مبدّل به صفات الاهی شده باشد (صادق، ۱۳۸۷: ۱۱۰).

امام صادق علیه السلام، قریب به همین مضمون، درباره ذکر و ولایت می‌فرماید:

«الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا» (آل عمران: ۱۹۱). قال الصادق علیه السلام، الذين قاموا لله بالذکر والولاية و قعودوا على بساط بمنّة الهداية و بسطوا جنوبهم على قرار الذميمة طلبا بمنّة الربوبية، يتفكرون في بساطه فان الباسط لا يكون باطلا فكيف يكون رب الباسط. فحينئذ بسط الله عليهم رأفته و آمنهم في غيبه عن ميدان شقوته و جفته؛ «آنان که خداوند را در حالت ایستاده و نشسته یاد می‌کنند»؛ صادق علیه السلام فرمود: آنان که برای خداوند به ذکر و ولایت قیام می‌کنند و بر بساط او به منت هدایت او می‌نشینند و پهلوهایشان را بر جایگاه پستی به طلب منت ربوبیت می‌گسترانند، در بساط خداوند تفکر می‌کنند؛ پس باسطل کار باطل نمی‌کند، پس چه رسد که خداوند باسطل کار باطل انجام دهد؟ پس در این صورت خداوند رأفتش را بر آنان گسترانید و ایشان را در غیب خود از میدان شقاوت و جفا در امان داشت (امام صادق، ۱۳۹۲: ۶۶).

امام علیه السلام با بیان کلمات «ذکر» و «ولایت» نوعی ارتباط بین آنها و همچنین خصوصیات ولایت و قرارگرفتن در دایره ولایت و ربوبیت الاهی را بیان می‌کند. در عبارت ذیل نیز حضرت تأثیر ذکر و اتحاد ذاکر و مذکور را تبیین می‌کند:

«يَسْتَلِكُ أَهْلَ الْكِتَابِ» (نساء: ۱۵۳). قال الصادق علیه السلام، من سجد أعضائه لقلبه، و قلبه لروحه، و روحه لربه سجدت الملائكة كلهم لروحه، و من سجد لمعبوده فالمعبود يرفع حشمته و حجاب حتى يرى حبيبه لحبيبه في محتويات ذكره؛ «اهل كتاب از تو می‌پرسند»؛ صادق علیه السلام فرمود: اعضای هر کس برای قلبش سجده کند، و قلبش برای روحش، و روحش برای پروردگارش، همه ملائکه برای روحش سجده می‌کنند و آن کس که برای معبودش سجده کند، معبود حشمتش را افزون می‌کند و حجابش را برمی‌دارد تا اینکه حبیبه با ره خاطر حبیبه در آنچه به عنوان ذکر می‌گوید، می‌بیند (امام صادق، ۱۳۹۲: ۸۶).

چون عارف به بالاترین درجات عرفانی نائل شود، شاهد و مشهود یکی می‌شوند. در این مرحله، دیگر قلب انسانی نیست که حق را شهود می‌کند؛ بلکه حق است که مشهود حق است.

این مرحله ولایت است (همان: ۲۷۱ و ۲۷۲). در این خصوص، امام صادق علیه السلام می‌فرماید وقتی آنان از نفوس خویش فانی شوند، خداوند جایگزین این نفس‌های فنا یافته می‌شود: «و لیبلی المؤمنین منه بلا حسنا» «قال جعفر: ان یفنیهم عن نفوسهم؛ فاذا افناهم عن نفوسهم کان هو عوضا لهم عن نفوسهم» (امام صادق، ۱۳۸۸: ۳۰).

«ولی» به معنای قریب و نزدیک است. منظور از «ولایت» در اینجا قرب خلق به حق است؛ آنچنان قریبی که خلق با حق متحد می‌شود. هر چه کمال بر خلق مترتب است ناشی از کمالات بی‌انتهای حق است. اگر می‌بیند و می‌شنود در حقیقت او است که می‌بیند و می‌شنود. این حق است که در این مظاهر و مجالی خود را بروز داده و متجلی شده است. حق در تمامی شئون کمالی خلق وجود داشته و حاضر است؛ به عبارتی خلق، حق متشن و حق متموج است (صمدی آملی، ۱۳۸۹: ۴۳).

«استجیبوا لله و للرسول»؛ قال جعفر: اجابوا الی الطاعة لتجیا بها قلوبکم. «اذ دعاکم لما یحببکم»؛ الحیاة هی الحیاة بالله و هو معرفته؛ كما قال: «فلتحببینه حیاة طیبة»؛ «خداوند و رسول را اجابت کنید»؛ جعفر فرمود: طاعت را اجابت کنید تا بدان قلب‌هایتان زنده شود. «هنگامی که شما را فرا می‌خواند تا به شما حیات بخشد»؛ حیات همانا حیات به خداوند است که آن معرفت او است، چنان‌که فرمود: «پس او را به زندگانی پاکی زنده می‌داریم» (امام صادق، ۱۳۸۸: ۳۱).

نکته مهم این است که امام علیه السلام ضمن اینکه در اینجا بر بقای عارف واصل به حیات‌الاهی اشاره دارد، بر یگانگی معرفت انسان کامل و خداوند تأکید می‌کند.

«ولی» اسمی‌الاهی است و همانند خداوند ابدی و ازلی است. هرچند این اسم مختص به حضرت حق است، اما هنگامی که معرفت انسان به بالاترین درجه می‌رسد استحقاق داشتن این اسم را پیدا می‌کند. لذا باید گفت «ولی» اسمی مشترک میان خدا و انسان است و هیچ‌گاه اتفاق نمی‌افتد که ولایت وجود نداشته باشد (ایزوتسو، ۱۳۹۲: ۲۷۶). «ولی» عمومی‌ترین و اساسی‌ترین خصلت همه انسان‌های کامل است. اولین و مهم‌ترین مفهوم «ولایت»، معرفت کامل به حقیقت غایی در خصوص حق، خلق و ارتباط بین حق و خلق است. انسانی که به مرتبه ولایت نائل آید به‌وضوح آگاه است که او جلوه‌ای از جلوات حق بوده و لذا در گوهر با او یکی شده و در نهایت خود حق است. همان‌طور که پیش‌تر هم بیان شد، او این علم به وحدت را از راه فنا به دست می‌آورد. وی از طریق فنا، خویش را به باطن حق پیوند می‌دهد و حقیقت همه چیز را از آنجا با ذوق مباشر خواهد دید (همان: ۲۷۷).

«وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا» (انسان: ۲۱)؛ قال جعفر: سقاهم التوحيد في السرِّ فتأهوا عن جميع ما سواه فلم يبقوا الا عند المعانعة و رفع الحجاب فيما بينهم و بينه و اخذ الشراب في ما اخذ عنه فلم يبق عليه منه باقية و حصله في ميدان السرور والحضور والقبضة؛ «و پروردگارشان به ایشان شرابی پاک می‌نوشاند»؛ جعفر فرمود: خداوند در سرّ به ایشان می‌نوشاند، پس از جمیع ماسوا بریدند و بیدار شدند جز در هنگام معانیه و حجاب بین ایشان و حق برطرف شد، و از حق شراب گرفت، در عوض آنچه از او گرفته شد؛ پس از آن چیزی باقی نماند و در میدان سرور و حضور و قبض پروردگار آسایند (امام صادق، ۱۳۸۸: ۶۰).

بر این اساس، باید گفت مقام ولایت مساوق با نیل به توحید صمدی قرآنی است و اسم شریف «ولی» ارتباط تنگاتنگی با اسم شریف «الصمد» و «هو الاول والآخر والظاهر والباطن» دارد (صمدی آملی، ۱۳۸۹: ۴۶).

«وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ» (انعام: ۵۹)؛ و قال الصادق علیه السلام: و عنده مفاتيح الولاية على معرفته و يجعلهم ملوكا في بحر آلائه و كرمه و ينشر عليهم اوراق منه و ذكره حتى جعلهم مربوبا بالسعادة ليوم رؤيته؛ «و کلیدهای غیب نزد او است»؛ و صادق علیه السلام فرمود: و کلیدهای ولایت بر معرفتش نزد او است و ایشان را پادشاه بر دریاهای نعماتش و کرمش قرار داده و بر ایشان اوراق کرامت و ذکرش را نشر داده، تا اینکه آنها را در روز دیدارش پرورش یافته به سعادت قرار داده است « (امام صادق، ۱۳۹۲: ۱۰۷).

در عبارت اخیر، ارتباط بین ذکر خداوند و ولایت و قرب به ربوبیت مطرح شده است.

خاتم اولیا

واژه «خاتم» در دو عنوان محل بحث واقع شده است: ۱. خاتم رسولان؛ ۲. خاتم اولیا؛ خاتم رسل در اسلام کسی جز وجود نورانی حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیست. ایشان به حکم نصّ صریح قرآن «ما كان مُحَمَّدًا أبًا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَ لَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ» (احزاب: ۴۰) خاتم انبیای الهی است و مطلقاً امکان ظهور پیامبری پس از او وجود ندارد. ابن عربی درباره خاتم اولیا نظر صریحی مطرح نکرده است. در جایی خود را به عنوان خاتم اولیا معرفی کرده و در بخش‌های دیگری از نوشتارهای خود افراد دیگری را برای این منصب معرفی کرده است.^۱

۱. سخنان ابن عربی درباره ختم ولایت چندان روشن نیست. وی در جایی مدعی است که با ختم ولایت خاص، که مردی عرب است، در شهر فاس ملاقات داشته است (ابن عربی، ۱۳۸۵: ۱۹۷ و ۱۹۸).

ابن عربی خاتم اولیا را برتر از حضرت محمد ﷺ می‌داند، اما عموم شارحان پس از وی، حتی کاشانی، که از تابعان و شاگردان او است حضرت محمد ﷺ را خاتم اولیا می‌شناسند و بر آن اتفاق نظر دارند و برای کسی مقامی برتر از او قائل نیستند (ایزوتسو، ۱۳۹۲: ۲۸۱-۲۸۴). آنچه پیامبر اکرم ﷺ را به مرتبه خاتمیت ولایت مطلقه الهی مزین کرده، شرافت و مکانت نفس نفیس آن حضرت است که مظهر اتم الهی، اکمل نوع انسانی و قطب عالم امکان است. به عبارتی، اگر می‌گوییم مقام ختم ولایت مطلقه به ایشان اختصاص دارد، مراد آن نیست که پس از ایشان ولی‌ای نخواهد آمد؛ بلکه مقصود آن است که چون آن حضرت به حسب اعتلای وجودی و ارتقای نفسانی نزدیک‌ترین و مقرب‌ترین موجودات به حق تعالی است، حیطة مقام ولایت او نیز محیط و حاکم جامع بر جمیع ولایت‌ها است، آنچنان که فقط او به نحو اتم مفتخر به ندای «اعطیت جوامع الکلم» است، و در میان کلمات وجودی عالم، فقط او از کامل‌ترین رتبه وساطت فیض وجود، فاعلیت و اعطای کمال کل اهل عالم، که اقتضای صادر نخستین است، بهره‌مند است و پس از وی هر یک از اولیای محمدیین (علی، فاطمه، حسن، حسین الی مهدی علیهم‌السلام) به اعتباری صاحب ولایت مطلقه بی‌واسطه‌اند و مقام و مرتبه آنان مقام «او ادنی» و منبع علم آنان با وراثت از مأخذ علم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و مرتبه الوهیت است، و از جهتی دارای ولایت خاصه‌اند؛ زیرا ولایت آنان به حسب سعه دایره، مضاف به ولایت حضرت محمد ﷺ است (صمدی آملی، ۱۳۸۹: ۱۱۸ و ۱۱۹).

هشام بن حکم (در حدیث بریهه) گفت [...] بریهه [به امام صادق علیه‌السلام] گفت: آقا شما از کجا تورات و انجیل و کتاب‌های انبیا را آورده‌اید؟ فرمود: اینها به ارث به ما رسیده، مثل خود آنها می‌خوانیم و چون خودشان می‌گوییم خداوند حجتی در روی زمین قرار نمی‌دهد که از او چیزی بپرسند بگویند نمی‌دانم (مجلسی، ۱۳۶۳، ج ۴: ۱۳۱).

اولیای محمدی همه اسمای الهی را در تمامیت کامل و با حفظ اعتدالی که به وسیله ذات ناشناخته خود وجود برقرار می‌شود، واجدند؛ لذا هیچ اسم، کمال و «مقامی» ماهیت آنان را متعین نمی‌کند. آنان حقیقت نهایی وجود را ظاهر می‌سازند. ایشان همانند ذات خدا، از حیث نفوس باطنی خود، شناخت‌ناپذیر و دست‌نیافتنی‌اند؛ اگرچه سرشار از خیر قابل‌تصور هستند (چیتیک، ۱۳۹۲: ۳۷ و ۳۸).

نبوت و رسالت شدیداً پای‌بند به این جهان‌اند و اعمال ایشان در ارتباط با حیات این جهان است؛ اما ولایت زمانمند نیست و در همه ادوار ولی الهی حاضر است.

حسن بن زیاد گفت از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرمود زمین هرگز خالی از حجت دانایی نیست. دوام و بقای زمین به همان حجت است و مردم را جز این صلاح و چاره‌ای نیست (مجلسی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۲۳).

مقام انشاء

یکی از کمالاتی که برای نفس انسان متحقق است انشای صورتهایی است که در ذهن خود تخیل کرده است. انسان کامل قادر است صورتهایی را که در ذهن خود تصور کرده در مقام خارج از خویش عینیت ببخشد. این نعمت از آن هر انسانی نیست، و حق، این استعداد را در هر کسی شکوفا نمی کند؛ چراکه سبب اختلال در زندگی انسان‌ها می شود (صمدی آملی، ۱۳۸۹: ۴۷ و ۴۸). بنابراین، می توان گفت انسان کامل نوعی قدرت مافوق طبیعی دارد و بر حسب خصلت وجودی خویش از نیروی روحانی خارق العاده تطوریافته‌ای برخوردار است. این قدرت خارق العاده را ابن عربی «همت» می خواند. همت نیروی تمرکز یافته روحی است. طبق نظر ابن عربی، چنانچه عارف بخواید می تواند هر چیز را صرفاً با تمرکز نیروی روحی خود بر آن تحت تأثیر قرار دهد؛ یا حتی قادر است چیزهای ناموجود را موجود کند. به عبارتی، او قادر است تمام چیزها را مستخر خود کند. این نیروی تسخیر را حضرت حق به او عطا کرده است. واژه «تسخیر» در قرآن ما را به یاد حضرت سلیمان علیه السلام می اندازد. این لطف خاص خداوند بود که به نحو خاصی به او عطا شده بود (ایزوتسو، ۱۳۹۲: ۲۸۷). انسان کامل حقیقی، خود را در دست خدا قرار می دهد؛ اگر خداوند به او امر کند، او همت خود را اعمال خواهد کرد؛ چراکه حجتی بر رسالت او است؛ وگرنه از اعمال آن خودداری خواهد کرد. بنابراین، حتی کامل ترین رسول از میان رسولان، یعنی محمد صلی الله علیه و آله و سلم هم اعمال همت نکرد (همان: ۲۹۳ و ۲۹۴).

قال صادق علیه السلام: الحكمة فی مائدة عیسی هو ان الله لیس یمن المائدة للسؤال والانفاق و لكن اذا سأتم لا یری أن ارسلها علیکم حقیقة الا و هی عذاب علیکم وعظه لاولیایی من بعدکم والعذاب وجب علیهم ما قدموا علیها بغیر استحقاقه، وعظه لنا بما اخبرنا عن السؤال فاعطاه الله مائدة حیث قال: «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوْثُرَ» (کوثر: ۱)؛ ماندتک المهیئة برضوان، القاعدون علیها اولیایی، فرضی بذلک المصطفی و رضینا به؛ صادق علیه السلام فرمود: حکمت مائدة عیسی این بود که خداوند مائدة را بر منت سؤال و انفاق قرار نمی دهد؛ لکن هنگامی که شما درخواست کردید حقیقت آنچه را که برای شما ارسال شده بود، جز عذاب برای ایشان ندیدم، و موعظه‌ای برای اولیایم بعد از شما، و عذاب را بر ایشان واجب ساخت و چیزی جز آنچه استحقاق داشتند بر آنها تقدیم نگشت، و آنچه درباره سؤال به ما خبر داد، پندی برای ما بود؛

پس خداوند مائده را به او اعطا نمود؛ چنان‌که فرمود: «ما به تو کوثر عطا نمودیم». مائده تو در رضوان مهیا است، که اولیای من بر سر آن نشسته‌اند. پس مصطفی به آن راضی است و ما از او راضی هستیم (امام صادق، ۱۳۹۲: ۱۰۰).

مقام حجّت‌الله

«حجّت» به معنای دلیل و راهنما است. انسان کامل، دلیل و راهنمای حق در نظام هستی است؛ بلکه دلیل و برهان کل عالم وجود است. نشئه عنصری عالم طبیعت هیچ‌گاه خالی از حجّت‌الله نمی‌شود و مردم در هیچ زمانی از انسان کامل محروم نمی‌شوند. در هر نشئه عنصری به طور حتم حجّتی از حجج‌الاهی با بدن عنصری زندگی می‌کند و او دلیل و راهنمای مردم به جانب حق است. بدین ترتیب همچنان‌که عوالم وجودی از نشئات عقلی و مثالی انسان کامل بهره می‌برند و از آن ارتزاق می‌کنند، انسان کامل باید صاحب نشئه جسمانی نیز باشد؛ چراکه طبیعت به برکت این نشئه جسمانی انسان کامل بقا می‌یابد؛ چه انسان کامل با بدن عنصری در میان مردم حاضر باشد، و چه در حالت غیبت باشد و فقط آحادی از مردم به زیارت جمال وی مشرف شوند. به بیانی دیگر، انسان کامل اگرچه در تمامی عوالم وجودی خلیفه‌الله است؛ اما حجّه‌الله بودن انسان کامل در هر نشئه‌ای موقوف بر آن است که او در آن نشئه زندگی کند (صمدی آملی، ۱۳۸۹: ۳۰۲).

و قال الصادق علیه السلام: إن الله لم يقبل من أحد دعوى بغير الحجة، و لا يقبل من نفسه الدعوى بغير حجة، فلما قال: «أَنْتَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» (آل عمران: ۱۸)؛ خلق السماوات والأرض و جميع الأشياء حتى صحّ دعواه و لزم حجّته على غيره، فمن ادّعى فعلية بوجه مع حجة المولى ...؛ صادق علیه السلام فرمود: خداوند جز از حجّت ادعایی را قبول نمی‌کند و از جانب خود از شخصی به غیر از حجّت ادعایی را نمی‌پذیرد؛ پس چون فرمود: «همانا غیر او هیچ معبودی نیست». آسمان‌ها و زمین و همه اشیا را خلق کرد تا اینکه ادعایش صحیح باشد و وجود حجّت بر دیگران لازم آید؛ پس هر کس ادعایی کند، بر او است حجّتی با حجّت مولا (امام صادق، ۱۳۹۲: ۴۷).

اعمش از حضرت صادق علیه السلام نقل کرد که آن جناب از پدر بزرگوارش از حسین بن علی علیه السلام فرمود:

ما پیشوای مسلمانانیم و حجّت خدا بر جهانیان و سرور مؤمنین و رهبر سفیدچهرگان و مولای مؤمنین. ما موجب امان و آسایش مردمیم در روی زمین، همان‌طور که ستارگان موجب امان اهل آسمان‌اند. خداوند به واسطه ما آسمان را نگه داشته که بر زمین فرو نریزد؛ مگر به اذن و اجازه او و به وسیله ما زمین را نگه داشته که اهلیش را تکان ندهد. باران به واسطه ما می‌بارد و رحمت به

واسطه ما گسترش می‌یابد و زمین نعمت‌های خود را خارج می‌کند. اگر نباشد راهنمایی از خانواده ما، زمین اهلش را فرو می‌برد. از زمانی که خداوند آدم را آفرید، زمانی از حجت خالی نبود، یا حجتی آشکار و مشهور و یا غایب و مستور، و تا روز قیامت از حجت خالی نخواهد بود؛ اگر چنین نبود خدا پرستش نمی‌گردید. سلیمان گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم چگونه مردم از حجت غایب و مستور بهره‌مند می‌شوند و استفاده می‌برند؟ فرمود همان طوری که از خورشید بهره می‌برند هنگامی که در پس پرده‌های ابر پنهان است (مجلسی، ۱۳۶۳، ج: ۱، ۵ و ۶).

انسان کامل و مشیت الهی

انسان کامل محل مشیت الهی در روی زمین است. در آیه ۶۸ سوره قصص چنین آمده است: «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ». این آیه در باب مشیت الهی است. هیچ قدرت قاهره‌ای را یارای آن نیست که خداوند متعال را از انجام دادن امور و تصرف مطلق در عالم هستی بازدارد. خداوند متعال در دو جنبه تشریح و تکوین برابر مشیت خویش عمل می‌کند. از دیدگاه اهل معرفت، انسان کامل می‌تواند مظهر این اسم الهی و محل مشیت‌الله شود (صادقی، ۱۳۸۷: ۶۰). انسان کامل نه تنها مظهر جامعیت اتم تمامی کلمات وجودی عالم است، بلکه محل تجمع همه اسمای حسناى الهی است؛ تا آنجا که خداوند متعال هر فعلی را که بخواهد در نظام هستی جامه عمل ببوشاند بر اساس اراده، خواست و مشیت انسان کامل انجام می‌دهد؛ البته نه از آن حیث که اراده و مشیت انسان کامل جدای از اراده و مشیت حق تعالی باشد، بلکه مشیت و اراده انسان کامل، مظهر اتم مشیت و اراده الهی است و آنچه انسان کامل بخواهد حق تعالی آن را واقع می‌گرداند؛ لیکن انسان کامل جز خواست و مشیت الهی چیزی بر نمی‌گزیند؛ «وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا» (انسان: ۳۰) (صمدی آملی، ۱۳۸۹: ۴۱۹ و ۴۲۰).

در اصول کافی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: «خلق الله المشية بنفسها ثم خلق الاشياء بالمشية»؛ یعنی در مراتب هستی چیزی غیر از مشیت مطلقه الهی موجود نیست و همین مشیت است که دارای وحدت حقه ظلی است که جلوه‌ای از وحدت حقه حقیقه حق تعالی است. بنابراین، حق در آینه دل انسان کامل که خلیفه او است، متجلی شده و عکس انوار تجلیات از آینه دل او بر عالم فایض می‌گردد. تا انسان کامل در عالم باقی است از تجلیات ذاتی حق استمداد می‌کند و عالم با این استمداد و فیضان تجلیات محفوظ می‌ماند؛ پس هیچ معنای باطنی‌ای به ظاهر نمی‌آید، مگر به حکم انسان کامل (صادقی، ۱۳۸۷: ۶۲).

قال جعفر الصادق: اوقف عباده تحت مشیتہ ان شاء عذبهم و ان شاء عفا عنهم و ان شاء قربهم و ان شاء بعدهم لتكون المشیئته والقدرة له لا غیره ثم اظهر لطفه لعبادة المخصوصین بالمحبة والمعرفة والايمان و ذلك قوله «إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِّمَا يَشَاءُ» (یوسف: ۱۰۰). لعبادة الذين سبقت لهم منه العناية والولاية؛ جعفر صادق فرمود: خداوند بندگان را تحت مشیت خویش نگه داشت، اگر بخواهد ایشان را عذاب می‌کند و اگر بخواهد آنان را می‌بخشد، و اگر بخواهد، آنان را نزدیک می‌کند و اگر بخواهد، ایشان را دور می‌کند، قدرت و مشیت از آن او است و برای غیر او نیست؛ آنگاه لطفش را به واسطه محبت، معرفت و ایمان بر برخی بندگان خاصش ظاهر کرد و این قول خدای تعالی است که: «همانا پروردگارم برای آنچه بخواهد با لطف رفتار می‌کند»؛ برای بندگان که عنایت و ولایت از جانب حق بر ایشان سبقت گرفته است (امام صادق، ۱۳۸۸: ۳۵).

نتیجه

از منظر امام صادق علیه السلام:

۱. ذات خداوند ناشناختنی و معرفت خالق از روی اسما و صفات او ممکن است.
۲. اسم «الله» و اسم «رحمان» خداوند جامع تمامی اسمای دیگر الهی است.
۳. انسان کامل جامع تمام اسمای الهی است و خلقت خداوند بر آفرینش انسان اختصاص یافته است.
۴. تمامی موجودات تسبیح‌گوی حق سبحانه هستند.
۵. انسان چون مستجمع تمامی اسمای الهی است، خلیفه خداوند بر روی زمین است.
۶. حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مظهر انسان کامل، برترین خلق نزد خداوند، مجاور حق و نور الهی هستند.
۷. مردم در شناخت خداوند و راز هستی مراتب متفاوتی دارند.
۸. «ولی» کسی است که فانی در حق و باقی به بقای حق باشد و این به معنای نیل به توحید صمدی قرآنی است.
۹. اولیای الهی علوم و فضایل اخلاقی محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به ارث برده‌اند و در بالاترین حالت بشری، یعنی مقام بی‌مقامی سکنا گزیده‌اند.
۱۰. اولیای خداوند حائز مقام انشاء هستند؛ اما از روی ادب از اعمال آن خودداری می‌کنند.

۱۱. انسان کامل، حجت و راهنمای حق در نظام هستی است و عالم هیچ‌گاه از حجت‌الاهی خالی نخواهد شد. حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام حجت‌های خدا بر روی زمین‌اند.
۱۲. انسان کامل محل مشیت‌الاهی است و اراده انسان کامل مظهر اتم مشیت و اراده‌الاهی است.

منابع

- قرآن کریم.
- ابن عربی، محمد بن علی (۱۳۸۵)، *فصوص الحکم*، ترجمه: محمدعلی و صمد موحد، تهران: کارنامه، چاپ ششم.
- امام صادق، جعفر بن محمد (۱۳۸۸)، *تفسیر عرفانی: بخش‌هایی از حقایق التفسیر ابو عبدالرحمن سلمی*، به کوشش: نصرالله پورجوادی، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ج ۱.
- _____ (۱۳۹۲)، *تفسیر عرفانی منسوب به امام صادق علیه السلام*، تصحیح: مهدی تدین و علی‌اصغر میرباقری‌فرد، تهران: سخن.
- ایزوتسو، توشیهیکو (۱۳۹۲)، *صوفیسم و تائوئیسم*، ترجمه: محمدجواد گوهری، تهران: روزنه، چاپ پنجم.
- چیتیک، ویلیام سی. (۱۳۹۲)، *عواالم خیال*، ترجمه: قاسم کاکایی، تهران: هرمس، چاپ ششم.
- _____ (۱۳۹۵)، *طریق عرفانی معرفت*، ترجمه: مهدی نجفی افرا، تهران: جامی، چاپ سوم.
- حسن‌زاده آملی، حسن (۱۳۸۰)، *کلمه علیا در توقیفیت اسماء*، قم: بوستان کتاب، چاپ چهارم.
- _____ (۱۳۸۴)، *ممد الهمم در شرح فصوص الحکم*، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ دوم.
- صادقی، محمدامین (۱۳۸۷)، *انسان کامل از نگاه امام خمینی و عارفان مسلمان*، قم: بوستان کتاب، چاپ سوم.
- صمدی آملی، داود (۱۳۸۹)، *شرح رساله انسان کامل از دیدگاه نهج‌البلاغه علامه حسن زاده آملی*، قم: روح و ریحان.
- قندوزی حنفی، سلیمان بن ابراهیم (۱۳۸۰)، *ینابیع الموده لذوی القربی*، محقق: سید علی بن جمال اشرف حسینی، قم: انتشارات اسوه سازمان اوقاف و امور خیریه، چاپ دوم.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۹)، *اصول الکافی*، ترجمه: سید جواد مصطفوی، تهران: اسلامیه، ج ۱.
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳)، *بحار الانوار*، به کوشش: جمعی از محققان، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ج ۱۱.
- _____ (۱۳۸۵)، *آسمان و جهان: ترجمه کتاب الاسماء و العالم بحار الانوار*، ترجمه: محمدباقر کمره‌ای، تهران: اسلامیه، ج ۲.
- _____ (۱۳۶۳)، *امامت: ترجمه بخش امامت بحار الانوار*، ترجمه: موسی خسروی، تهران: اسلامیه، ج ۱-۵.
- مفضل بن عمر، ابو محمد، (۱۳۷۹)، *توحید مفضل و اخلاق*، ترجمه: علامه محمدباقر مجلسی، گردآورنده ناصر باقری بیدهدنی، پاورقی علامه سیدمحمدحسین طباطبایی، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.